

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ الصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

درباره شرط قدرت بحث می‌کردیم به این معنا که فقیه برای ثبوت ولایت به قدرت نیاز دارد. بحث شد که قدرت شرط تکلیف نیست به دلیل اینکه قید قدرت در موضوع حکم و تکلیف اخذ نشده است و لذا قدرت شرط عقلی است نه شرط شرعی. اما اگر قدرت هم نباشد موضوع تکلیف فعلیت پیدا می‌کند؛ به دلیل اینکه بر غیر قادر هم امکان خطاب و بحث به لحاظ امکان تحصیل قدرت وجود دارد. مولا می‌تواند او را به عملی که قادر بر آن نیست بحث کند زیرا می‌تواند برای آن عمل تحصیل قدرت کند. لذا حکم در حق غیر قادری که می‌تواند تحصیل قدرت کند فعلیت پیدا می‌کند و نتیجه آن وجوب تحصیل قدرت و همچنین تنجز تکلیف است در صورتی که در تحصیل قدرت کوتاهی کند.

بنابراین اینکه بیان می‌کنیم قدرت شرط است به این معنا است که قدرت معذر است و در نتیجه عدم قدرت عذر وجود داشته و شخص عقاب نمی‌شود. علاوه بر این باید دانست که در این آیاتی که "لا یكلف" آمده است مانند؛ «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» مراد از این "لا یكلف" تکلیف حکم نیست. در اصطلاح فقها تکلیف یعنی حکم الزامی در حالی که مراد از "لا یكلف" حکم الزامی نیست بلکه مراد از تکلیف معنای لغوی است نه اصطلاحی؛ یعنی خداوند متعال کلفه، بار و رنجی را بر کسی تحمیل نمی‌کند، مگر به اندازه آنچه که او می‌تواند. بنابراین در اینجا مراد از کلفه همان عذاب است یعنی خداوند متعال کسی را عذاب نمی‌کند مگر به اندازه توان او و مگر در آنجایی که با آنکه توان داشته است عمل به وظیفه نکرده است. پس تکلیف در "لا یكلف" به معنای اصطلاحی نیست بلکه مراد معنای لغوی است؛ یعنی خداوند متعال بر کسی کلفه‌ای نمی‌گذارد و مراد از کلفه هم عذاب است به قرینه خود آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و بعد «لَهَا مَا كَسَبَتْ» و بعد «وَعَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ رَبَّنَا لَا تَأْخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» زیرا بحث مؤاخذه است. در روایات هم این معنا به همین شکل تفسیر شده است به دلیل اینکه شریعت، شریعتی است که «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ»، «مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ مِنْ حَرَجٍ» مراد از تکلیف در هر دو آیه «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» و «لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا» کلفه است و کلفه هم به معنای بار سنگین و سخت است و مراد حکم الزامی نیست بلکه مراد عقاب و عذاب است. عذاب را از کسانی که قادر نیستند بر می‌دارد. لذا در روایتی هم که در

احتجاج آمده است در ذیل آیه «رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِن نَّسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا» حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَسْتُ أُوَاخِذُ أُمَّتَكَ بِالنَّسْيَانِ وَ الْخَطَا لِكَرَامَتِكَ عَلَيَّ وَ كَانَتْ الْأَمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْتُ عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ الْعَذَابِ وَ قَدْ دَفَعْتُ ذَلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ وَ كَانَتْ الْأَمَمُ السَّالِفَةُ إِذَا أَخْطَئُوا أَخَذُوا بِالْخَطَا وَ عُوقِبُوا عَلَيْهِ وَ قَدْ رَفَعْتُ ذَلِكَ عَنْ أُمَّتِكَ لِكَرَامَتِكَ عَلَيَّ». پس آنچه رفع شده است عذاب است. همچنین حضرت در ذیل آیه «رَبَّنَا وَ لَا تَحْمِلْ عَلَيْنَا إَصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِنَا» هم فرمود: «قَالَ تَبَارَكَ اسْمُهُ قَدْ رَفَعْتُ عَنْ أُمَّتِكَ الْأَصَارَ الَّتِي كَانَتْ عَلَى الْأَمَمِ».

این شروط که تا به حال بحث شد شرایط عامه تکلیف بود اما از این به بعد شروط خاصه مسئله ولایت مورد بحث قرار می‌گیرد. شرط چهارم شرط رشد است. در ابتدا باید معانی رشد را تحدید و تعیین کرد و بعد دلیل شرطیت رشد در ولی فقیه را بحث کرد. لسان العرب معنای رشد را چنین بیان می‌کند: «رَشَدَ الْإِنْسَانُ، بِالْفَتْحِ، يَرُشِدُ رُشْدًا، بِالضَّمِّ، وَ رَشِدٌ، بِالْكَسْرِ، يَرُشِدُ رُشْدًا وَ رَشَادًا، فَهُوَ رَاشِدٌ وَ رَشِيدٌ، وَ هُوَ نَقِيضُ الضَّلَالِ» رشد نقیض ضلال است. معنای آن هم «إِذَا أَصَابَ وَجْهَ الْأَمْرِ وَ الطَّرِيقَ» هرگاه کسی وجه صحیح یک امر را بیابد در آن امر رشد پیدا کرده است. پس رشد به معنای یافتن راه و وجه بهتر است و یافتن آنچه بهتر در همه امور است.

در مجمع البحرین هم چنین آمده است: «قوله تعالى: فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ. الرُّشْدُ هُوَ خِلَافُ الْعَمَى وَ الضَّلَالِ، وَ فُسْرٌ بِإِصَابَةِ الْحَقِّ. وَ فِي حَدِيثِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ قَدْ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ فَقَالَ "إِيْنَاسُ الرُّشْدِ هُوَ حِفْظُ الْمَالِ".» حضرت صادق علیه السلام در این روایت «إِيْنَاسُ الرُّشْدِ» به حفظ مال تفسیر کرده‌اند. «و عن بعض أهل التحقيق يعلم رُشْدُ الصَّبِيِّ بِاخْتِبَارِهِ بِمَا يِلَئِمُهُ مِنَ التَّصَرُّفَاتِ» شناختن رشد صبی با آزمایش کردن او است؛ باید او را با تصرفاتی که با او مناسبت دارد آزمایش کرد. او را وادار کنید که کارهایی انجام دهد تا بعد معلوم شود در این کاری که انجام می‌دهد درست انتخاب می‌کند یا خیر.

در مفردات راغب ابتدا رشد را به خلاف الغی تعریف می‌کند که غی هم همان ضلال و گمراهی است. بعد با اشاره به آیه کریمه «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ وَ اذْكُرْ رَبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَ قُلْ عَسَى أَنْ يَهْدِيَنَّ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَذَا رَشَدًا» فرق بین رشد و رشد را بیان می‌کند. از برخی از اهل لغت نقل می‌کند که فرق بین رشد و رشد این است که رشد هم امور اخروی و هم امور دنیوی را شامل می‌شود در حالی که رشد مخصوص به امور اخروی است.

«قال بعضهم: الرُّشْدُ أخصُّ من الرُّشْدِ، فإنَّ الرُّشْدَ يقال في الأمور الدُّنيويَّة و الأُخرويَّة، و الرُّشْدُ يقال في الأمور الأُخرويَّة لا غير». ما از کلام اهل لغت چنین استفاده می‌کنیم که معنای رشد آن چیزی است که به انسان قدرت انتخاب درست را می‌دهد. حال چه در امور دنیوی و چه در امور اخروی.

در روایات وارده از معصومین علیه‌السلام رشد در این آیه به رشد مالی تفسیر شده است به دلیل اینکه در آیه «وَ ابْتَئُوا الْيَتَامَى حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَصْوَالَهُمْ وَ لَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَصْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا» معلوم است که رشد در امور مالی مهم است لذا در تفاسیر از ائمه اطهار سلام الله عليهم رشد در امور مالی چنین تفسیر شده است ایاشی چنین روایت می‌کند: «عن يونس بن يعقوب قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام قول الله «فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَصْوَالَهُمْ» أي شيء الرشد الذي يؤنس منهم قال: حفظ ماله» آن رشدی که می‌فرماید «آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا» چه رشدی است؟ حضرت علیه السلام فرمود: «حفظ ماله» اینکه بتواند مال خود را حفظ کند و اگر مال را به او بسپارید مال را تلف نکند.

شیخ صدوق رحمه الله علیه روایت کرده است: «قَدْ رَوِيَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَام أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَصْوَالَهُمْ قَالَ إِبْنُ عَبَّاسٍ الرُّشْدُ حِفْظُ الْمَالِ». در تفسیر سغیا او ضعیفاً در آیه کریمه «فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ» از روایت استفاده می‌شود که سغیه و ضعیف مقابل رشید است؛ سَفَه و ضَعَف در مقابل رشد است. از امام صادق (علیه‌السلام) در پاسخ به این سؤال که چه کسی سغیه یا ضعیف است فرمود: «قَالَ قُلْتُ وَ مَا السَّفِيهِ وَ الضَّعِيفُ قَالَ السَّفِيهِ شَارِبُ الْخَمْرِ وَ الضَّعِيفُ الَّذِي يَأْخُذُ وَاحِدًا بِأُثْنَيْنِ» یعنی کسی که به زیان معامله می‌کند؛ چند برابر می‌دهد اما یکی می‌گیرد. در روایت دیگری از حضرت صادق علیه‌السلام آمده است که کسی از ایشان پرسید سغیه کیست؟ حضرت پاسخ داد: «وَ مَا السَّفِيهِ فَقَالَ الَّذِي يَشْتَرِي الدَّرْهَمَ بِأَضْعَافِهِ قَالَ وَ مَا الضَّعِيفُ قَالَ الْأَبْلَهُ.»

بنابراین از حاصل کلام اهل لغت و روایات وارده در تفسیر آیات استفاده می‌شود که رشد مالی به معنای قدرت بر حفظ مال یعنی ادراک و رعایت مصلحت در تصرفات مالی

است. رشید یعنی کسی که بتواند در تصرفات مالی فصلحت را رعایت کند. سفیه و ضعیف در مقابل رشید است و فعنای سفیه و ضعف هم عدم قدرت بر حفظ مال است و همان‌طور که در روایت آمده است مانند اینکه یکی بگیرد اما دوتا در مقابل آن بدهد. بنابراین فعنای رشد هم در کلام اهل لغت و هم در تفسیری که از کلام ائمه علیهم السلام آمده است رعایت فصلحت در تصرفات مالی است. از این استفاده می‌کنیم که رشد در هر چیزی رعایت فصلحت در آن چیز است، مثلاً رشد در مدیریت؛ می‌خواهد مدیر شود و برای مدیریت رشد لازم دارد. رشد در مدیریت یعنی اینکه فصلحت آن چیزی را که می‌خواهد مدیریت کند فهمیده و ادراک کند و بعد هم آن را رعایت کند. البته رشد مخصوص مال نیست اما به دلیل رشدی که در آیه آمده است –که رشد مالی است- «فَإِنْ أَنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَفْوَالَهُمْ» کم و بیش این عبارت هم آمده است که عدم رشد به فعنای سوء تدبیر است. بنابراین معلوم است که رشد اختصاص به مال ندارد اما اگر رشد مالی به فعنای حفظ فصلحت مالی در تصرفات شود پس رشد در هر چیز به مناسب همان چیز است؛ رشد در هر کاری رعایت فصلحت در آن کار است.

مرحوم طبرسی در فعنای رشدی که در آیه آمده است در مجمع البیان می‌فرماید: «و الأقوی أن یحمل علی أن المراد به العقل و إصلاح المال علی ما قاله ابن عباس و الحسن و هو المروى عن الباقر علیه السلام» اشاره به روایت دیگری می‌کند که رشد در کلام امام باقر علیه‌السلام به فعنای آمده است. بنابراین از مواردی که بیان شد استفاده می‌شود که آن رشدی که ما در ولایت شرط می‌دانیم به فعنای تدبیر در امور مسلمین و جامعه اسلامی است. ولی فقیه باید کسی باشد که بتواند فصلحت جامعه اسلامی را تشخیص دهد؛ در امور سیاسی و در غیر امور سیاسی و در امور داخلی و در امور خارجی قدرت تشخیص اصلح را داشته باشد، قدرت تشخیص خیر و اولی در امور را داشته باشد. شرط ولایت این است و لذا هر فقیهی می‌تواند عهده‌دار ولایت امر باشد. فقیهی که مثلاً نه روزنامه و نه تلویزیون می‌بیند معلوم است که نمی‌تواند رشد ولایت امور مسلمین را داشته باشد زیرا از هیچ چیز اطلاعی ندارد؛ نمی‌تواند به چنین فقیهی ولایت امور مسلمین را واگذار کرد.

البته ما معتقد هستیم در شرایط کنونی به دلیل اینکه یک سیاست و مرجعیت ادغام در هم هستند هیچ مرجعی نیست مگر اینکه حرف و سخن و تصمیم او در امور سیاسی

نقش خواهد داشت. حتی اگر بیان کند که من در امور سیاسی دخالت نمی‌کند؛ خود این حرف دخالت در امور سیاسی است. به دلیل اینکه مدلول الزامی این حرف این است که من وظیفه نمی‌بینم که در امور سیاسی دخالت کنم یعنی من امور سیاسی را از دایره تکالیف شرعی خارج می‌دانم که خود این حرف یک سیاسی است و به این معناست که سیاست از دین جدا بوده و خارج از تکالیف دینی است و لذا در امور سیاسی به این دلیل دخالت نمی‌کند. اما اگر سیاست در دایره تکالیف دینی باشد و بگوید که در امور سیاسی دخالت نمی‌کند این یعنی من برخی از تکالیف شرعی رعایت نمی‌کنم که این کار اعلام فسق است به دلیل اینکه با این بیان یعنی برخی از تکالیف شرعی خود را ترک کرده است. بنابراین در شرایط کنونی مرجعیت اجین با مسائل سیاسی است؛ کسی نمی‌تواند بگوید که من مرجع هستم اما نمی‌خواهم در امور سیاسی دخالت کنم.

پس استفاده می‌شود که فهم آنچه که فصلت بوده و ادراک و تشخیص آن لازم است به وسیله شاخصه رشد اتفاق می‌افتد. اینکه بتواند آنچه را که فصلت است اجرا کند. این موضوع در قدرت وارد می‌شود زیرا رعایت فصلت به این معناست که اگر کسی فصلت را بفهمد طبیعتاً له آن عمل کند پس فهم فصلت با رعایت آن ملازم است دارد والا اگر کسی فصلت را بداند اما با اینکه می‌داند فصلت را رعایت نکند باز هم این کار عدم الرشده را می‌رساند؛ زیرا رشد تنها فهم فصلت نیست بلکه فهم و رعایت آن است.

فصلت اصولاً امر عملی است یعنی با عمل اجین است پس اگر کسی می‌داند که رشد چیست اما به آن عمل نکند چنین شخصی هم رشید نیست. لذا در تفسیر رشد «حفظ المال» آمده است زیرا حفظ مال بک کار عملی است و صرفاً تشخیص نیست. اما تشخیص مقوم رشد است زیرا اول باید بداند که فصلت چیست و بعد به آن عمل کند. قدرت چیزی برتر از این است؛ قدرت باید بتواند حکومت اسلامی را پیاده کند و یا بتواند قدرت به معنای سلطه را بدست بگیرد. در این صورت معنای قدرت این است که بتواند اعوان و انصار و قدرت مالی و قدرتهای تصلیحاتی را فراهم کند. این کار قدرت در تحصیل قدرت می‌شود؛ اگر این موارد را داشت قدرت را دارد و اگر این موارد را نداشت

دیگر قدرت بر تحصیل هم نخواهد داشت. پس اگر قادر بود اما اعمال نکرد این کار خلاف رشد است، اما اگر قادر بر اعمال این مصلحت نباشد این شرط دیگری است. پس در جایی که قادر است -در فرضی که قدرت وجود دارد- و بتواند مصلحت را رعایت کند اما اگر رعایت نکند نشانه این است که چنین شخصی رشید نیست.

نتیجه آنکه یکی از شروط فقیه دارای صلاحیت ولایت، رشد است به این معنا که بتواند در امور عامه و امور مربوط به اداره مردم مصلحت را تشخیص داده و به آن عمل کند. این شاخص غیر از قدرت است و به این معناست که اگر کسی قدرت داشت باید این کار را کند. پس فقهی که دارای رشد به این معنا نباشد رشید نیست.

البته اینکه بیان می‌شود رعایت مصالح عامه به این معنا نیست که هیچ‌گاه اختلاف نظری هم ایجاد نشود زیرا ممکن است در فلان مسئله نظر خاصی را داشته باشد (که بقیه مخالف باشند و به نظر آن‌ها مصلحت چیز دیگری باشد). بلکه اینکه گفته می‌شود مصلح را رعایت کند یعنی اینکه طبق معیارهای عمومی مصلحت عمل کند. به عبارتی مراد ما رعایت مصلحت در مسائل متفق علیه است که همه می‌دانند در آن‌ها مصلحت چیست. اما اگر در مصالحی که احتیاج به کار تخصصی دارد، مورد اختلاف نظر است در این صورت باید به هر تشخیصی که داشت آن عمل کند. مراد از مصلحت چیزی است که همه مردم می‌گویند مصلحت همین است و او باید این مصلحت را در امور مردم اجرا کند.

دلیل هم همان آیه کریمه: «وَابْتَئُوا الْيَتَامَى حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَ بِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَ مَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَ كَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» است به همان تقریری که سابقاً در مبحث بلوغ و عقل مطرح شد؛ در اینجا هم بیان می‌شود که وقتی که برای یتیم و صبی در دفع مال خودشان به آن‌ها رشد شرط است به طریق اولی اگر بخواهیم اموال عامه را به کسی واگذار کنیم و او بخواهد در آن‌ها تصرف کند، رشد شرط است لذا به طریق اولی از این آیه استفاده می‌شود که وقتی یتیم غیر بالغ، بالغ شد علی رغم بلوغ شرط رشد هم در او شرط است زیرا طبق «حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ» مالشان را باید وقتی به آن‌ها داد که «فَإِنْ آنَسْتُمْ

فِيهِمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَفْوَالَهُمْ». پس اگر دفع مال صبی به او مشروط به رشد است بنابراین دفع اموال مسلمین و دادن اختیار تصرف در اموال مسلمین به غیر رشید به طریق اولی ممنوع خواهد شد. حال اگر به تصرف در اموال تصرف به انفس ضمیمه شود به طریق اولی تصرف در انفس مردم مشروط به رشد خواهد بود. این موضوع مانند استفاده از آیه «فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا» است که از این آیه می‌فهمیم که "لا تضربهما" [وقتی به پدر و مادر نباید اف گفت به طریق اولی نباید آن‌ها را زد]. پس وقتی تصرف خود صبی در اموالش رشد او شرط است به طریق اولی به دلالت التزامی می‌فهمیم که تصرف هر کسی در اموال عمومی مشروط به رشد او خواهد بود

.

وصلی الله علی محمد و آل محمد